

حاکمیت قطعاً حضور اصلاح طلبان را نخواهد پذیرفت

پایا راستگونیا



اصلاح هراسی حاکمیت همانا آزادی هراسی اوست، هر اصلاحی به شرط تحقق گامی است در مسیر آزادی و همزمان گامی است که استبداد باید در مسیر اضمحلال بردارد. و جمهوری اسلامی اگر اینرا درنیافته باشد در واقع و اساساً شرط وجود و اقتضاء بقای خویش را درنیافته است.

جمهوری اسلامی حضور و نقش اصلاح طلبان و اصلاح طلبی را نخواهد پذیرفت و این امری طبیعی و باید گفته شود در چارچوب مقتضیات این نظام عقلایی است، چرا که هرگز، از موضع قدرت، هیچ گونه آزادی و گشایشی را در اختناق فعلی نمی پذیرد. اگر صداقت را نزد برخی از اصلاح طلبان داخل حکومت و بنابراین نیت اصلاح طلبان آنها را بپذیریم باید گفت که خواست و سخن ایشان در رابطه به گشایش فضای سیاسی و تحقق آزادیهای سیاسی و اجتماعی دلیل بر آن است که آنها به درستی به مقتضیات سخن خویش در این ارتباط و عواقب محتوم آن برای نظام سیاسی آگاه نیستند، مگر اینکه آنها نیز مراحل را در نظر داشته و به اقتضای شرایط و حال خویش سخن گفته ولی در واقع و درنهایت آنها نیز خواهان فروپاشی جمهوری اسلامی باشند. چرا که اصلاح، گشایش اوضاع و تحقق آزادی ولو به طور نسبی آن نتیجه ای نخواهد داشت جز فروپاشی محتوم نظام ولی فقیه.

لازم است در روشن ساختن این موضوع به نکاتی اشاره شود:

در ساختار نظام حاضر در وضع و حال کنونی آن، در یک تقسیم بندی دو بخش را می توان تشخیص داد:

۱- بخشی که شامل نهادها و حوزههایی است که تمرکز و ثقل اصلی قدرت در آن استقرار یافته و در طول این چند دهه نهادینه گشته است.

۲- بخشها و نهادهایی که با توجه به اهداف و نیات اولیه در واقع می بایست اراده، خواست و انتخاب مردم را نمایندگی کرده، و اعمال قدرت و ادارۀ جامعه را تحقق می بخشید و ناظر بر جمهوریت و دموکراسی می بود ولی در حالت و شرایط کنونی با حضور سنگین و مسلط

بخش نخست کارکردها و وظایف دیگری را یافته است از جمله:

الف) ویژگی نمایشگرانه و ظاهر پردازانه ای برای تلطیف، تعادل و مشروعیت بخشیدن و دادن ظاهر و نمایی موجه به مرکز و کانون قدرت و به کل ساختار سیاسی.

ب) ایجاد موازنه و ارتباطی با واسطه میان کانون و رأس قدرت با تودۀ مردم.

ج) رفع و فتق امور جاری مردم و ادارۀ امورات روزمره و دیوانسالاری کشور تحت تدبیر کلان بخش نخست.

در جمهوری اسلامی بخشی که مرکزیت و ثقل قدرت را شامل می شود منافع سیاسی، اقتصادی و اجتماعی خاص خویش را داشته و همواره بسط و گسترش داده است و بدیهی است تا به سر حد توان و تدبیری که از او ساخته است از این منافع و حوزه های نفوذ و قدرت خویش صیانت می نماید.

اصلاح منهای آزادی و بدون در نظر داشتن به استلزام آن به آزادی حرف و نیتی توخالی و پوچ و عقیم است و به یک عبارت ناممکن و محال است و بنابراین این دو باید مرادف یکدیگر قلمداد شوند ترادف و استلزامی ضروری که حاکمیت شاید بیش از برخی مدعیان اصلاح طلبی آن را دریافته است. و در این معناست که اصلی ترین و خطیرترین عامل که امکان به چالش کشیدن این مرکز قدرت را خواهد داشت هرگونه اصلاحی است که ناظر بر گشایش فضای سیاسی و لذا تحقق آزادی ولو به طور نسبی باشد. از آنجا که آزادی در بیان و نقد لاجرم از یک سو خاصیت رسواگر و افشاگرانه داشته و از دیگر خود گسترنده و پیشرونده است، این رسواگری و افشاء ناگزیر چاره ای نمی یابد جز مفتضح نمودن قدرت و مشروعیت زدایی بیرحمانه از آن.

آزادی همواره خواستار رسواگری و افشاء و قدرت استبدادی همواره خواهان سرکوبگری است و طبیعی است که این دو نمی توانند در یک فضا و به مدت طولانی در کنار یکدیگر قرار گیرند چرا که هر دو متمایل به خنثی ساختن یا اضمحلال یا نابودی دیگری هستند.

اصلاح هراسی حاکمیت همانا آزادی هراسی اوست، هر اصلاحی به شرط تحقق گامی است در مسیر آزادی و همزمان گامی است که استبداد باید در مسیر اضمحلال بردارد. و جمهوری اسلامی اگر اینرا درنیافته باشد در واقع و اساساً شرط وجود و اقتضاء بقای خویش را درنیافته است. اصلاح و آزادی روندی محتوم و گریز ناپذیر خواهد داشت یعنی روندی

است که ناگزیر به امحاء مرکز قدرت در جمهوری اسلامی راه خواهد یافت. پس اصلاح ناپذیری نظام کنونی فقط به سبب دشواری اصلاح در این ساختار نیست بلکه این اصلاح ناپذیری و هم دشواری آن، به سبب این است که اصلاح سیاسی جز در مسیر انهدام ساختار نیست.

در این شرایط است که اصلاح طلبی و اصلاح به معنای واقعی و عینی آن مرز بنیادی و بی ارتباطی با دگرگونی ساختاری و انقلاب، دست کم با در نظر گرفتن فاکتور زمان نخواهد داشت و در واقع در راستا و در مسیر انقلاب خواهد بود. با در نظر داشتن زمان، ماهیت ساختار کنونی و تناقض محتوم آن با اصلاح و آزادی، سعی در مرز بندی و تمایز و تفکیک اصلاح از انقلاب ناگزیر مترتب بر آن صرفاً سعی در لفاظی و بازی با کلمات خواهد بود. قدرت حاکمه این استلزمات را به خوبی دریافته است. لذا این قدرت بنا به منطق درونی و ماهیت خویش اگر بخواهد خود را چند صباحی بیش حفظ نماید دقیقاً باید همان کارهایی را انجام دهد که از قرار معلوم تاکنون انجام می دهد و سعی آن در حذف هر مدعی اصلاح تشخیصی است بنا بر اقتضاء بقای آن. گفتمان اصلاح که با توجه به اقتضائات و ضروریات بر شمرده این حاکمیت همانا گفتمان انقلاب نیز می تواند تعبیر شود همان پاشنه آشیلی است که حاکمیت را به هراس افکنده و از همین روست که تصور تحقق اصلاح در ساخت کنونی و تجویزی چنین از سوی حاکمیت را باید به توهم چنین امری تعبیر نمود وگرنه تحقق آن را نباید به چیزی جز بی بیخردی و بی تدبیری سادلوحانه حاکمیت تعبیر نمود.

به نظر می رسد که روند امور رفته رفته به سمتی در حرکت است که سرانجام اصلاح و اصلاح طلبی به زعم حاکمیت به اسم رمزی برای براندازی و سرنگونی رژیم قلمداد گردیده و خواهد گردید. در این میان مهم نیست که اصلاح طلبان تا چه حد در خواست اصلاح طلبانه خویش صادقند یا در صورت پیروزی در نهادهایی چون ریاست جمهوری یا مجلس و... تا چه حد در اجرای آن موفق خواهند بود، مهم این است که گفتمان اصلاح و طنین آن در فضای سیاسی تمهید و مقدمه ای بر گفتمان براندازی و انقلاب در این فضا قلمداد شده و خواهد شد.

در این شرایط است که باید قلیان احساسات و هیجانات و توقعات و توهمات خیالپردازانه به خصوص پیرامون رویدادهای مقطعی را مورد بررسی و بازبینی قرار داده و از حرکت شتاب آلود در یک کوچ بن بست آنهم در تاری و تاریکی فضا اجتناب نمود. شرایط را محتاطانه تر، سنجیده تر و منطقی تر در نظر آورده و تدابیر دیگری را نیز در این زمینه مورد توجه قرار داد. در این رابطه در کنار هم گزینه

های ممکن و محتمل دیگر، احتمالاً همچنان با توجه احتمالات و شاید امکانات موجود گسستها و اختلافات در درون باندها و گروه های اقتدارگرای حاکم و سعی (حال به هر راهی؟!)، در تعمیق و گسترش این گسستها هنوز نقش بسیار مهمی ایفا می نماید.